

اصول اولیه: نیاز به اجماع بیشتر درباره مبانی قطبی شدن

گفت‌وگو درباره مخاطرات قطبی شدن، پدیده‌ای جهانی است. اما راه‌حل‌های بسیار ضروری برای پاسخ به قطبی شدن جوامع و نظام‌های سیاسی، تا زمانی که اجماع بیشتری بر سر تعریف ویژگی‌های حداقلی آن حاصل نشود، فقط در شرایط خاصی تأثیرگذار خواهند بود و خام و توسعه‌نیافته خواهند ماند

نوشته [مارک فریمان](#)، بنیان‌گذار و مدیر اجرایی (IFIT)

در سال ۱۹۳۹، گزارش شد که وینستون چرچیل اهداف سیاسی روسیه را همچون «معمایی مرموز و غرق در ابهام» توصیف کرده است. در سال ۲۰۲۳، همان عبارت می‌تواند توصیفی برای درک جمعی ما از «قطبی شدن» باشد.

همه موافقند که این موضوع پیچیده است. اما وقتش رسیده که با ابهامات فراوان موضوع دست‌وپنجه نرم کنیم و به سوی مبنای مشترک قابل‌فهم‌تری از قطبی شدن گام برداریم. این کار مزایای قابل‌توجهی دارد؛ می‌تواند قابلیت تشخیص علل و نشانه‌های مکان‌محور قطبی شدن را ارتقا دهد، هشدار زودهنگام و پاسخ‌های راهبردی را تقویت کند، تأثیر مداخلات را دقیق‌تر بسنجد، و مانع توهین به متحدان بالقوه‌ای شود که به‌درستی با برخی موارد خاص استفاده از این اصطلاح مخالفت می‌کنند

این مقاله قصد دارد گام عملی در این راستا باشد و دارای سه بخش اصلی است. بخش اول، بر ایده‌ها و نظرات متمرکز است، و تضادهای مداوم ما از درک قطبی شدن را بررسی می‌کند و به تعریف «مشخصات بارز» آن می‌پردازد که می‌تواند مبانی مطالعات آتی را تسهیل کند. بخش دوم، به ارائه پژوهش‌های جهانی اقدامات

قطبیت‌زدایی و حوزه کار خود IFIT می‌پردازد تا مجموعه‌ای از راه‌حل‌های شاخص را تدوین کند که با تعریف مشخصات بارز ارائه‌شده مطابقت گسترده دارند. بخش سوم به بررسی اجمالی این موضوع می‌پردازد که فقدان شبکه جهانی سازمان‌یافته‌ای از محققان و کارشناسان برای همکاری مشترک پیرامون قطبیت‌شدن چه پیامدهایی دارد و نشان می‌دهد که چگونه «حوزه» قطبیت‌شدن پدیدار می‌شود.

درست است که مسئله قطبیت‌شدن را هرگز نمی‌توان با جنگ‌های داخلی، اقتدارگرایی، نسل‌کشی، و سایر شرارت‌های مرگبار برابر دانست، اما در صورت نادیده‌گرفته‌شدن، می‌تواند منادی و تسریع‌کننده چنین جنایات و شرارت‌هایی شود. می‌توان آن را یک آبر مشکل نامید: از مقوله مشکلاتی که یافتن راه‌حل برای تمام مشکلات دیگر را دشوارتر می‌کند. قطبیت‌شدن می‌تواند به صورت نامحسوس و تدریجی به مرحله‌ای برسد که همه‌چیز را تهدید کند - از یک جامعه آرمانی اهل رواداری گرفته تا اجرای سیاست‌ها و قانون‌گذاری‌های متداول، تا دورنمای امیدبخش همزیستی مسالمت‌آمیز و آزادی‌های اولیه

بخش اول: مفهوم‌سازی از قطبیت‌شدن

بخش اول این مقاله، مجموعه‌ای از ابهامات مفهومی را در نحوه درک قطبیت‌شدن بررسی می‌کند، درباره راه‌های بررسی به این ابهامات بحث می‌کند و تعریفی از قطبیت‌شدن با تمرکز بر ویژگی‌های اساسی آن ارائه می‌کند

۱. ابهامات مفهومی

در خلال پژوهش‌ها، مصاحبه‌ها، و گردهمایی‌های انجام‌شده در هجده ماه اول **ابتکار جهانی IFIT و بنیاد Ford در حوزه قطبیت‌شدن**، شش اختلاف‌نظر و ابهام مفهومی مکرراً ظاهر شد. با این اوصاف، هدف این است که برخی از ابهامات مفهومی مطرح شوند چرا که اگر قرار است با قطبیت‌شدن مقابله، و از آن پیشگیری، و به صورت موثرتری سنجیده شود، باید بر این ابهامات غلبه کرد.

ابهامات به‌طرز شگرفی ساده هستند، اما به‌همان‌سادگی هم نادیده گرفته می‌شوند، عمدتاً به دلیل انبوه صفات توصیفی که همیشه به‌واژه قطبیت‌شدن ضمیمه شده‌اند (مانند عاطفی، ایدئولوژیکی، متوازن، نامتوازن، سیاسی، اجتماعی، قومی، مذهبی، نژادی، نخبه و ممتاز، توده، زبان‌بار، سمی، بی‌خطر و غیره).

دائمی در مقابل گذرا

آیا قطبی شدن، پدیده‌ای گذراست که ظاهر می‌شود و از بین می‌رود، یعنی جوامع و نظام‌های سیاسی می‌توانند به قطبی شدن پایان دهند؟ یا این‌که پدیده‌ای دائمی است، یعنی جوامع و نظام‌های سیاسی همیشه تا حدودی قطبی هستند؟ شاید تصور کنید که این پرسش ساده و پایه‌ای مدت‌ها پیش حل شده است، اما چنین نیست. از نظر عده زیادی از کارشناسان، قطبی شدن وضعیتی است که می‌توان به آن وارد و از آن خارج شد. به نظر عده‌ای دیگر - شامل مؤلفان یک پژوهش تطبیقی مهم در حوزه تدوین شاخص و **سنجش قطبی شدن** - پدیده‌ای است که می‌تواند شدت یابد یا از شدت آن کم شود، اما مانند درگیری و تعارض، هرگز نمی‌توان از آن خلاص شد.

منفی در مقابل مثبت

ابهام دوم، که تا حدی به ابهام اول مرتبط است، در این باره است که آیا قطبی شدن برای جوامع و نظام‌های سیاسی همیشه منفی و زیان‌بار است یا گاهی می‌تواند «بی‌خطر» باشد؟ طرفداران دیدگاه اول معتقدند که ماهیت قطبی شدن به‌گونه‌ای است که باید از آن جلوگیری یا با آن مقابله کرد. در مقابل، عده زیادی هستند که معتقدند قطبی شدن امری قابل‌تحمل یا بی‌اثر است و فقط زمانی باعث نگران می‌شود که از آستانه مشخصی بگذرد و «زیان‌بار»، «شدید» یا «سمی» شود. خط فکری دیگری که وجود دارد، معتقد است قطبی شدن امر کاملاً مثبتی است، همان‌طور که در توصیه‌های مکرر سائول آلینسکی به پیشرفت‌گرایان دیده می‌شود **«برای سازماندهی، اول باید قطبیت و دوگانگی ایجاد کنید»**. منظورش آن است که راهبرد دستیابی به اهداف والا که مستلزم بسیج متحدان در مقیاس کلان است، دامن‌زدن به دوگانگی‌ها است. البته چندان مشخص نیست که آیا طرفداران توصیه آلینسکی، همین شیوه را برای اهداف غیرمشروع هم تأیید می‌کنند یا خیر.

دوقطبی در مقابل چندقطبی

یکی دیگر از ابهامات قابل‌توجه در بحث‌ها و مناظره‌های مربوط به قطبی شدن جوامع و نظام‌های سیاسی بر محوریت این موضوع ابتدایی و ساده است: آیا قطبی شدن همیشه به‌معنای دوگانگی و دوقطبی شدن است یا می‌تواند چندگانه یا چندقطبی هم باشد؟ چارچوب منحصراً دوقطبی/دوگانه - اغلب به‌طور ضمنی نه صریح - نشان می‌دهد که قطبیت فقط بین دو قطب یا محور اتفاق می‌افتد، همان‌طور که منشأ علمی این اصطلاح هم گویای آن است. در مقابل، چارچوب چندقطبی - دیدگاهی که بیشتر در دولت‌های شکننده و اشکال «قومی» قطبیت دیده می‌شود - فرض را بر این می‌گذارد که قطبی شدن در چندین محور نیز می‌تواند اتفاق بیفتد. تعجب‌آور است که موضوعی چنین مهم و اساسی، تاکنون مورد اجماع صریح و گسترده کارشناسان قرار نگرفته است.

افقی در مقابل عمودی

چهارمین موضوع ابهام‌برانگیز، جهت قطبی‌شدن و در نتیجه، جایگاه و قدرت نسبی «قطب‌ها» است. بیشتر افراد دانشگاهی و کارشناس معتقدند قطبی‌شدن نشانگر نوعی پویایی اساساً افقی، هم‌تراز و مرکز‌گرای است و شکافی فزاینده بین قطب‌های قیاس‌پذیر هم‌اندازه یا هم‌نیرو را دربرمی‌گیرد. با این حال، قطبی‌شدن گاهی برای توصیف پویایی‌های عمودی، سلسله‌مراتبی و نابرابر به‌کار می‌رود که در آن، جبهه نیرومند (مثلاً گروه اجتماعی اکثریت جامعه، یا دولت مرکزی اقتدارگرا) فعالانه سر ناسازگاری و تخاصم نسبت به جبهه نسبتاً کوچک‌تر دارد و می‌تواند بر آن سلطه‌گری کند.

منطقی در مقابل احساسی

ابهام پنجم در حوزه نظری و کاربردی، این است که آیا قطبی‌شدن وضعیتی است که «هیجان» (مثلاً احساسات) بر گشودگی افراد و گروه‌ها برای پذیرش روایات متفاوت و حقایق مخالف غلبه می‌کند یا آن را به‌طور چشم‌گیری تضعیف می‌کند؟ از نظر برخی، احساسات و هیجان جزء ذاتی دوگانگی است (برای مثال، افراد درگیر دوگانگی، بیشتر از بقیه تحت تسلط احساسات‌شان هستند). از نظر عده‌ای دیگر، قطبی‌شدن عنوان و برجستگی است که می‌تواند در توضیح اختلافات درون‌گروهی اغلب عقیدتی و کینه‌توزانه از آن استفاده کرد. صلح‌سازان، چنین اختلافاتی را شکل «سالم» مناقشه و نزاع می‌نامند.

بزرگ در مقابل کوچک

ششمین ابهام در مورد قطبی‌شدن، این است که حداقل میزان مشکلات در جوامع و نظام‌های سیاسی باید چقدر باشد که استفاده از این اصطلاح برای آن‌ها مناسب باشد. این اصطلاح عمدتاً به دسته‌بندی‌ها و تمایزهایی اطلاق می‌گردد که به مقیاس اجتماعی و سیاسی قابل‌توجهی رسیده‌اند و به نگرانی عمده عموم تبدیل شده‌اند. با این حال، عده‌ای هستند که از قطبی‌شدن، برای توصیف اختلافات خاص بین اهداف یا گروه‌های محلی استفاده می‌کنند، حتی وقتی محرک‌ها یا پیامدهایی در سطح کلان نداشته باشند. برخی از این ابهامات می‌تواند به‌دلیل این باشد که فعل «قطبی کردن» و ایجاد دوگانگی با اسم «قطبی شده» یا دو قطبی یکسان در نظر گرفته می‌شود، و تصور می‌شود گزاره‌ها یا کنش‌های قطبی‌کننده، نشان‌گر وضعیت قطبی‌شدن هستند حتی اگر این کنش‌ها فقط درگیری‌های جداگانه باشند.

شش ابهام مطرح و برجسته در فهم قطبی شدن

- | | |
|----------------------------|--------------------------|
| ۱. دائمی در مقابل گذرا | ۴. افقی در مقابل عمودی |
| ۲. منفی در مقابل مثبت | ۵. منطقی در مقابل احساسی |
| ۳. دوقطبی در مقابل چندقطبی | ۶. بزرگ در مقابل کوچک |

۲. غلبه بر ابهامات

اگر قطبی شدن خطری نداشته باشد، ابهامات مفهومی آن نیز نگران‌کننده نخواهد بود. می‌توانیم در کمال آرامش در موردشان بحث کنیم یا آن‌ها را نادیده بگیریم. با این حال، قطبی شدن عامل نگرانی روزافزون بسیاری از گروه‌ها در جوامع و نظام‌های سیاسی بسیار متنوع است. میزان مطالبی که درباره قطبی شدن در سطح جهان نوشته می‌شود، چنان زیاد و در حال افزایش سهمگین است، که نمی‌توان با آن مخالفت کرد.

با این حال، برای تشخیص، پیش‌گیری، مقابله و سنجش مؤثرتر قطبی شدن، نیاز عمیقی به دقت و شفافیت بیشتر در نحوه درک و استفاده از این اصطلاح وجود دارد. برای دستیابی تدریجی به اجماع بیشتر بر ویژگی‌های حداقلی قطبی شدن، لازم است تلاشی هدفمند و تأملی انتقادی درباره قلمرو گسترده صفات توصیفی انجام شود که عموم در ارتباط با قطبی شدن به‌کار می‌برند و معنای آن را به‌جای تسهیل، پیچیده‌تر می‌کنند.

برای درک بهتر، اصطلاح مشابهی مانند «فرقه‌گرایی» را در نظر بگیرید که معنای کلی آن هیچ ابهامی ندارد. برخلاف قطبی شدن، در باب منفی یا مثبت بودن فرقه‌گرایی برای جوامع و نظام‌های سیاسی هیچ ابهامی وجود ندارد، و هر تعریفی که از آن ارائه شود، آشکارا منفی (و سمی) است. از ریشه «فرقه‌گرا» که کلمه «فرقه‌گرایی» از آن گرفته شده است، نیز روشن است که فرقه‌گرایی نشان‌دهنده غلبه احساسات بر منطق است («هواخواهی تعصب‌گرایانه»: آکسفورد). همچنین بر اساس کلمه ریشه‌ای «فرقه» (Sect)، که واحد اندازه‌گیری گروه و نشان‌دهنده توده بحرانی است، تلویحاً به حداقل مقیاس لازم برای استفاده از اصطلاح فرقه‌گرایی اشاره شده است.

این نشان می‌دهد که فرقه‌گرایی مفهومی است که تعریف آن به بلوغ و توسعه لازم رسیده است. یعنی فرقه‌گرایی نیاز به یدک‌کشیدن صفات توصیفی مانند «سمی» و «هیجانی» ندارد، چون خود گویای این صفت‌هاست. وقتی ما از این اصطلاح استفاده می‌کنیم، درک بنیادی و مشترکی از این کلمه وجود دارد که بر همگان روشن است. هر صفتی که به آن اضافه می‌شود («سیاسی، قومی، مذهبی»: آکسفورد) ابهام

ساختاری آن را تشدید نمی‌کند و ابهام جدیدی به آن نمی‌افزاید بلکه اصطلاح اصلی را شفاف‌تر و واضح‌تر می‌کند.

درمقابل، قطبی‌شدن هنوز در مرحله اولیه تکوین مفهومی قرار دارد. ما اجازه می‌دهیم این کلمه ابعاد زیادی به خود بگیرد: مثبت و منفی؛ منطقی و هیجانی؛ افقی و عمودی؛ خرد و کلان؛ و الی آخر.

اگر این ابهامات گسترده ادامه یابند، دیگر این ظرافت‌ها و تفاوت‌های جزئی سودمند نخواهند بود. در مجموع، آن‌ها سرچشمه سوءبرداشت‌های عمیق‌تر هستند. برای مثال، قطبی‌شدن را می‌توان با هر چیزی از مبارزه با ظلم گرفته تا رقابت بین‌قبیله‌ای یا بین شرکت‌های رقیب، تا مناقشات شدید سیاسی بین حزبی در دموکراسی کثرت‌گرا، برابر و یکی دانست.

مسئلاً، هیچ‌یک از این نمونه‌ها را نباید با قطبی‌شدن یکی دانست. با این حال، ابهامات گسترده مفهومی که ما اجازه داده‌ایم همراه این کلمه به بقای خود ادامه دهند و از طریق صفات توصیفی بی‌شمار تشدید شوند، این مقایسه‌های سوال‌برانگیز و بی‌اساس را ممکن ساخته است.

۲. غلبه بر ابهامات

اگر قطبی‌شدن خطری نداشته باشد، ابهامات مفهومی آن نیز نگران‌کننده نخواهد بود. می‌توانیم در کمال آرامش در موردشان بحث کنیم یا آن‌ها را نادیده بگیریم. با این حال، قطبی‌شدن عامل نگرانی روزافزون بسیاری از گروه‌ها در جوامع و نظام‌های سیاسی بسیار متنوع است. میزان مطالبی که درباره قطبی‌شدن در سطح جهان نوشته می‌شود، چنان زیاد و در حال افزایش سهمگین است، که نمی‌توان با آن مخالفت کرد.

با این حال، برای تشخیص، پیشگیری، مقابله و سنجش مؤثرتر قطبی‌شدن، نیاز عمیقی به دقت و شفافیت بیشتر در نحوه درک و استفاده از این اصطلاح وجود دارد. برای دستیابی تدریجی به اجماع بیشتر بر ویژگی‌های حداقلی قطبی‌شدن، لازم است تلاشی هدفمند و تأملی انتقادی درباره قلمرو گسترده صفات توصیفی انجام شود که عموم در ارتباط با قطبی‌شدن به‌کار می‌برند و معنای آن را به‌جای تسهیل، پیچیده‌تر می‌کنند.

برای درک بهتر، اصطلاح مشابهی مانند «فرقه‌گرایی» را در نظر بگیرید که معنای کلی آن هیچ ابهامی ندارد. برخلاف قطبی‌شدن، در باب منفی یا مثبت‌بودن فرقه‌گرایی برای جوامع و نظام‌های سیاسی هیچ ابهامی وجود ندارد، و هر تعریفی که از آن ارائه شود، آشکارا منفی (و سمی) است. از ریشه «فرقه‌گرا» که کلمه

«فرقه‌گرایی» از آن گرفته شده است، نیز روشن است که فرقه‌گرایی نشان‌دهنده غلبه احساسات بر منطق است («هواخواهی تعصب‌گرایانه»: آکسفورد). همچنین بر اساس کلمه ریشه‌ای «فرقه» (Sect)، که واحد اندازه‌گیری گروه و نشان‌دهنده توده بحرانی است، تلویحاً به حداقل مقیاس لازم برای استفاده از اصطلاح فرقه‌گرایی اشاره شده است.

این نشان می‌دهد که فرقه‌گرایی مفهومی است که تعریف آن به بلوغ و توسعه لازم رسیده است. یعنی فرقه‌گرایی نیاز به یک‌کشیدن صفات توصیفی مانند «سمی» و «هیجانی» ندارد، چون خود گویای این صفات‌هاست. وقتی ما از این اصطلاح استفاده می‌کنیم، درک بنیادی و مشترکی از این کلمه وجود دارد که بر همگان روشن است. هر صفتی که به آن اضافه می‌شود («سیاسی، قومی، مذهبی»: آکسفورد) ابهام ساختاری آن را تشدید نمی‌کند و ابهام جدیدی به آن نمی‌افزاید بلکه اصطلاح اصلی را شفاف‌تر و واضح‌تر می‌کند.

درمقابل، قطبی‌شدن هنوز در مرحله اولیه تکوین مفهومی قرار دارد. ما اجازه می‌دهیم این کلمه ابعاد زیادی به خود بگیرد: مثبت و منفی؛ منطقی و هیجانی؛ افقی و عمودی؛ خرد و کلان؛ و الی آخر.

اگر این ابهامات گسترده ادامه یابند، دیگر این ظرافت‌ها و تفاوت‌های جزئی سودمند نخواهند بود. در مجموع، آن‌ها سرچشمه سوءبرداشت‌های عمیق‌تر هستند. برای مثال، قطبی‌شدن را می‌توان با هر چیزی از مبارزه با ظلم گرفته تا رقابت بین‌قبیله‌ای یا بین شرکت‌های رقیب، تا مناقشات شدید سیاسی بین حزبی در دموکراسی کثرت‌گرا، برابر و یکی دانست.

مسئلاً، هیچ‌یک از این نمونه‌ها را نباید با قطبی‌شدن یکی دانست. با این حال، ابهامات گسترده مفهومی که ما اجازه داده‌ایم همراه این کلمه به بقای خود ادامه دهند و از طریق صفات توصیفی بی‌شمار تشدید شوند، این مقایسه‌های سوال‌برانگیز و بی‌اساس را ممکن ساخته است.

۳. به سوی مبنای مشترک

رسیدن به اجماع و توافق قطعی بر سر تعریف قطبی‌شدن اتفاق نخواهد افتاد. هدف این مقاله ساده‌تر از این است: ایجاد بستری برای بحث و هم‌اندیشی سازمان‌یافته میان قشر دانشگاهی و کارشناسان که به‌مرور زمان می‌تواند به تکوین مبنای مشترکی برای درک مفهوم قطبی‌شدن کمک کند، شبیه به مفهوم واضح اصطلاحی مانند فرقه‌گرایی. رسیدن به درک مشترک، قابلیت هشدار زودهنگام در سطح محلی و جهانی، همکاری راهبردی، پاسخ مؤثر و سنجش و ارزیابی تأثیر آن را بالاتر می‌برد.

بدین منظور، این مقاله از روش **مشخصات بارز** استفاده می‌کند تا تعریف پیشنهادی خود از قطبی‌شدن را ارائه دهد. این تکنیک گاهی در علوم طبیعی به کار می‌رود چون به سازمان‌دهی نظرات پیچیده نامعمول کمک می‌کند و کاربردهای روزمره و معانی ضمنی دسته‌بندی‌شده از این اصطلاح را در خود جای می‌دهد.

پیش از اعمال این روش، سه نکته قابل ذکر است: اول این‌که در تعریف این مقاله از قطبی‌شدن، عمدتاً خاستگاه‌های فکری چندگانه‌ای که حداقل به دوران یونان باستان برمی‌گردد، لحاظ شده است (به‌ویژه مفهوم **ایستایی** که با آن دوران مرتبط است). مفاهیم جامعه‌شناختی و سیاسی قطبی‌شدن از اواسط قرن بیستم، پژوهش‌های قوی این نظریه باستانی را نشان می‌دهد و در طول زمان در بسیاری از زمینه‌های علمی، از جمله روان‌شناسی اجتماعی و اقتصاد رفتاری، مطرح شده است. در مقابل جالب است که معنای قطبی‌شدن در **فیزیک** که با ارتعاشات بردار الکتریکی امواج نور مرتبط است، در معنی این کلمه تأثیر کمتری داشته است.

نکته دوم در ارتباط با ریشه‌شناسی اصطلاح قطبی‌شدن است که حداقل دو مفهوم کلیدی را دربردارد: «قطب‌ها» (در نتیجه فاصله و دوری) و «قطبی‌شده» (در نتیجه هیجان). وقتی از جوامع و نظام‌های سیاسی صحبت می‌شود، مفهوم قطب‌ها عمدتاً با اصطلاحات مربوط به دو قطبی‌شدن و دوگانگی درک و بیان می‌شود (یعنی به دو قطب اشاره می‌کند که برای ایجاد قطبیت با هم ترکیب می‌شوند). طبق تعریف، قطب‌ها به‌جای مجاورت نسبی، به یک فاصله نسبی دلالت دارند. واژه «قطبی‌شده» هم معمولاً بیان‌کننده شدت است. برای مثال این کلمه را هرگز نمی‌توان برای توصیف حالت بی‌تفاوتی و بی‌طرفی ذهنی و معنوی به کار برد (یعنی رأی‌دهندگان قطبی‌شده، بی‌طرف و آرام نیستند). در نهایت، وقتی با هم ترکیب می‌شوند، منطبق است که معنای ضمنی آن پویایی و اگرایی و دوگانگی باشد. قطبی‌شدگی در درون هریک از قطب‌ها قرار دارند و محرک‌های تشدیدگر نیز تمایل دارند فاصله بین قطب‌ها را نه کاهش، بلکه افزایش دهند.

نکته سوم مربوط به اهمیت کلمات مترادف و برداشت‌های مختلف از آن‌هاست. برای مثال، هنگام توصیف قطبی‌شدن جوامع و نظام‌های سیاسی مختلف، رایج‌ترین نمونه‌های جایگزین یا مشابه عبارتند از: درگیری، تفرقه، قبیله‌گرایی، فرقه‌گرایی، افراط‌گرایی و رادیکال‌سازی. این کلمات نه خنثی هستند، نه مثبت. بلکه به پدیده‌های منفی اشاره دارند. در مقابل، عباراتی مانند سرکوب، پرخاشگری یا قربانی‌سازی، که پدیده‌هایی منفی هستند اما بیشتر با پویایی‌های سلسله‌مراتبی و نابرابری مرتبط‌اند، به‌ندرت مترادف قطبی‌شدن به کار می‌روند. به‌همین ترتیب، اصطلاحاتی مانند رقابت، اختلاف‌نظر و هم‌آوردی، که بیشتر شامل پویایی‌های هم‌تراز و متوازی می‌شود که تهدید و خطر کمتری دارند، به‌ندرت معادل قطبی‌شدن در نظر گرفته می‌شوند. این نام‌گذاری‌ها و انتخاب کلمات آشکار

می‌کند که در سطح گسترده چه درکی از قطبی‌شدن وجود دارد.

۴. تعریف پیشنهادی

این مقاله با خطر برانگیختن جدل و مشاجره، اما با هدف تشویق و ترویج بحث و مناظره سازمان‌یافته، تعریف زیر از قطبی‌شدن را ارائه می‌دهد:

قطبی‌شدن: جدایی یا مناقشه آشکار و برجسته‌ای که میان گروه‌های عمده در یک جامعه یا نظام سیاسی شکل می‌گیرد و از روی دسته‌بندی و رادیکال‌سازی باورها و دیدگاه‌ها در دو جبهه دور و مخالف قابل تشخیص و شناسایی است.

مبنای این تعریف پیشنهادی، هشت مشخصه بارز قطبی‌شدن است که باید آن را یک کلیت بهم‌پیوسته دانست که تغییر در یک مشخصه، می‌تواند منجر به تغییر احتمالی سایر مشخصه‌ها شود.

فاصله

این مشخصه از مفهوم ریشه‌های قطب‌ها نشأت می‌گیرد و کاربرد گسترده‌ای دارد. قطب‌ها براساس ماهیتی که دارند، در فاصله چشمگیری از هم واقع شده‌اند، فارغ از آن‌که فاصله، فیزیکی، ایدئولوژیک یا احساسی باشد. قطب‌ها با فقدان مجاورت، شناخته می‌شوند.

دوگانگی

قطبی‌شدن برخلاف رادیکال‌سازی، افراط‌گرایی، فرقه‌گرایی یا قبیله‌گرایی، به معنای رابطه دوگانه میان دو قطب یا جبهه افراطی تلقی می‌شود. وقتی مناقشه و درگیری جبهه‌های بیشتری را دربرگیرد - که چندان غیرمعمول نیست - به جای آن‌که صفت توصیفی جدیدی برای تکمیل مفهوم به آن اضافه کنند، اصطلاح متفاوتی (مانند جدایی، شکاف، مناقشه) برایش به کار می‌برند.

توده بحرانی

قطب‌ها باتوجه به ماهیتی که دارند، در نوعی تعادل با یکدیگر قرار دارند، مانند دو سر آهن‌ریا یا محور. البته این درباره موقعیتی صدق نمی‌کند که در آن، جبهه میانه‌ای بزرگ‌تر از دو قطب وجود دارد. عنوان و برجسب قطبی‌شدن فقط زمانی منطقی است که در واقعیت یا در تصور، توده‌ای بحرانی در هر قطب، و توده میانه‌رو کوچک‌تری در بین این قطب‌ها وجود داشته باشد.

مرکزگرایی

این مشخصه، کاربرد گسترده‌ای دارد و منطبق آن در فصل مشترک ریشه کلمات

«قطبی شده» و «قطب‌ها» جاری است. افراد قطبی شده در قطب‌های متفاوت کاملاً آمادگی‌اش را دارند که از قطب مخالف فاصله بگیرند، نه این‌که به هم نزدیک شوند. بنابراین یافتن راه‌هایی برای شناخت متقابل، اجتناب از حلقه‌های بازخورد مخرب، و گسترش آنچه مذاکره‌کنندگان «محدوده توافق احتمالی» می‌نامند، از چالش‌های ذاتی قطبی شدن است

افقی

قطبی شدن اساساً مشکل در برقراری ارتباط است که پویایی ساختار آن بیشتر افقی است تا عمودی. پس راه‌حل‌ها نیز بیشتر در جهت ترمیم روابط است تا دفاع از خود در برابر حمله یک‌طرفه، که برای نمونه می‌توان به نازیسم در آلمان یا آپارتاید در آفریقای جنوبی اشاره کرد. قطبی شدن، حکایت داوود و جالوت نیست؛ بلکه حکایت مناقشه و درگیری دو خوشه یا گروه است که به لحاظ قدرت، جمعیت، یا نفوذ، هم‌سنگ و قابل‌مقایسه‌ان

گذرا

از مشخصه مرکزگرایی (که مفهومی حرکتی است) می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که قطبی شدن حالتی است که می‌توان به آن وارد و از آن خارج شد. بحث این است که وقتی حرکت میان دو قطب به مدت کافی به مرکز گرایش داشته باشد، دیگر نمی‌توان از ادعای قطبی بودن آن‌ها دفاع کرد. همین استدلال، درباره ریشه کلمه «قطب‌ها» نیز صدق می‌کند: وقتی میانه از بیشینه‌ها بزرگ‌تر شود، دیگر منطقی نیست که سخن از قطب‌ها و قطبی شدن به میان آوریم

تهدید

به هر زودخورد آتشینی نمی‌توان برچسب قطبی شدن زد. بازی بارسلونا و رئال مادرید، حکایت قطبی شدن جامعه نیست. طرفداران این تیم‌ها صرفاً حریف می‌طلبند. حکایت تقابل سواره با پیاده، هیچ ربطی به قطبی شدن ندارد. مدافعان آن‌ها صرفاً در دو جبهه مخالف یک ائتلاف سیاسی قرار دارند. قطبی شدن از مسائل بزرگ‌تر و مهم‌تری نشأت می‌گیرد که تهدیدی برای ثبات جامعه یا نظام سیاسی است. برای موضوعاتی کم‌اهمیت‌تر از این می‌توان از کلمات بهتر دیگری استفاده کرد.

دیگری‌سازی {خودی و غیرخودی}

این مشخصه، پیامد منطقی بسیاری از مشخصات بارز دیگر است و وجه مشترک پدیده‌هایی مانند قبیله‌گرایی و فرقه‌گرایی و تأکید آن‌ها بر تضاد بین اقوام و فرقه‌ها است. در قطبی شدن نیز وضعیت همین است. در وضعیت قطبی قاعده بر غلبه هیجان است. دیدگاه‌ها افراطی می‌شوند، پیچیدگی کم می‌شود، تبعیت و اطاعت بر ایده‌ها و افکار برتری دارد، و آمیزه‌ای از بی‌نقص‌انگاری درون‌گروهی و شرورپنداری برون‌گروهی بر آن حکم فرماست.

هشت مشخصه بارز قطبی شدن

- | | |
|----------------|---------------|
| ۱. فاصله | ۵. افقی |
| ۲. دوگانگی | ۶. گذرا |
| ۳. توده بحرانی | ۷. تهدید |
| ۴. مرکزگرایی | ۸. دیگری سازی |

همان‌طور که قبلاً تأکید شد، این تعریف قرار نیست به بحث خاتمه دهد، بلکه قرار است ما را به تفکر و تعمیق درباره ادراک جمعی‌مان از آنچه قطبی شدن هست و آنچه نیست، ترغیب کند. این فرآیند مستلزم زمان و همچنین بررسی و تعیین تکلیف صفتهای زائدی است که همان‌طور که گفته شد به قطبی شدن ضمیمه شده‌اند.

در نهایت، باید بتوان در مورد قطبی شدن همان‌قدر صریح صحبت کرد که در مورد فرقه‌گرایی صحبت می‌شود. گستره و شمار صفتهای توصیفی برای فرقه‌گرایی، محدود و اندک است، چون مفهوم مبنا کاملاً جا افتاده است. آنچه در این چشم‌انداز باید محقق شود، سقفی بر فراز مفهوم قطبی شدن نیست که ظرافت و انعطاف در شیوه‌های درک آن را محدود کند، بلکه یک مفهوم حداقلی است که دقت و صراحت بیشتر را امکان‌پذیر می‌سازد.

بخش دوم: گستره‌ای از راه‌حل‌ها برای مسئله قطبی شدن

بخش دوم این مقاله، به معرفی گستره‌ای سه‌بخشی از راه‌حل‌ها برای مشکل قطبی شدن در جوامع و نظام‌های سیاسی می‌پردازد. این بخش اندیشه‌هایی پیرامون برخی از پرسش‌های مفهومی و کاربردی مطرح‌شده در تحلیل موجود را دربرمی‌گیرد. با گذشت زمان، نسخه ابتدایی این سلسله‌راه‌حل‌ها را می‌توان هم‌گام با اجماع بیشتر درباره ویژگی‌های شاخص خود قطبی شدن، اصلاح کرد و شرح و بسط داد.

۱. ارزیابی موقعیت

بحث سازنده درباره راه‌حل‌های هر مسئله اجتماعی یا سیاسی، به‌ویژه مسئله‌ای به پیچیدگی قطبی شدن، زمانی امکان‌پذیر است که اجماع حداقلی در مورد ماهیت آن مسئله وجود دارد. بنابراین وجود یک درک مشترک فراگیر از این پدیده، بسیار حیاتی است. هرچند همیشه باید به واقعیت آن وضعیت نگرست تا معلوم شود این اصطلاح برایش مناسب است یا خیر.

از وادی نظر تا عمل، زمین تا آسمان فاصله است. تشخیص درست موقعیت، پیش‌شرط تدوین یک راه‌برد خوب است.

برای مثال، تشخیصی که به جای توجه به عوامل درونی، بیش از حد به **عوامل و نقش آفرینان، شبکه‌ها، دانش و رهبری «بیرونی»** متکی است، ناکامی آن تقریباً قطعی است. آنچه که شاید از بیرون شبیه قطبی شدن به نظر می‌رسد، زمانی که از درون آزموده و تجربه شود، می‌تواند بسیار متفاوت باشد.

طبق معمول، جزئیات همواره مشکل‌سازترین جنبه مسئله هستند. اگر تحلیل موقعیت ناقص انجام گیرد، تعاریف، دستورالعمل‌ها، جعبه‌ابزارها و چک‌لیست‌ها در نهایت هیچ سودی نخواهد داشت.

صراحت و دقت بودن اهداف اصلی مختص همان موقعیت، عوامل و نقش آفرینان، محرک‌ها، علائم و پیامدهای قطبی شدن نیز جزو مسائلی است در تشخیص درست موقعیت باید لحاظ کرد. ارزیابی کیفیت - که باید در صورت نیاز مدام به‌روز شود - ضروری است

۲. مدل‌سازی از گستره راه‌حل‌ها

از طریق ابتکار جهانی در حوزه قطبی شدن، تلاش شد تا از تمام سازمان‌ها و پروژه‌های اصلی در سطح جهان که به صراحت قصد جلوگیری یا مبارزه با قطبی شدن را داشتند، طرح‌ریزی دقیق انجام شود. با این اقدام، تصویر روشنی ظاهر شد. اکثریت قریب به اتفاق راهبردها و راه‌حل‌های صورت‌گرفته به سه دسته تقسیم شدند که در نمودار ون در زیر نشان داده شده است. در برخی از **مقالات اخیر** درباره قطبی شدن، مشابه همین تقسیم‌بندی دیده می‌شود

با توجه به مشخصه‌های بارز قطبی شدن، مقوله‌ای که در این نمودار جای تعجب و شگفتی ندارد، «تلاش برای برقراری ارتباط و گفت‌وگو» است. وقتی تعارض میان گروه‌های اصلی وجود دارد یا خطر بروز آن هست که مشخصه آن خوشه‌بندی نگرش‌ها و باورها در قطب‌های متضاد است، تلاش برای برقراری ارتباط و گفت‌وگو ابزاری قابل‌درک برای کسانی است که در پی جلوگیری یا کاهش قطبی شدن هستند. این راهبرد شبیه واکنش و عکس‌العمل صلح‌سازان است و به این ترتیب، بیشتر روش‌ها و راهبردها، مرتبط با حوزه‌های صلح‌سازی و حل تعارض هستند

دسته دوم، «مداخلات از طریق واقعیت و روایت»، نیز با مشخصات بارز قطبی شدن هماهنگ است. وقتی باورها رادیکالی می‌شوند و دیگری‌سازی صورت می‌گیرد،

منطقی است که شفاف‌سازی واقعیت و تغییر روایت به‌عنوان بخش ضروری حل مشکل پذیرفته شوند. این راهبرد، بازتاب حقیقت و آشتی است، و به‌همین دلیل بسیاری از راهبردهایش یادآور حوزه عدالت انتقالی هستند.

دسته سوم، بسیار گسترده‌تر است: «اصلاحات ساختاری» که باید برای تغییر و تحول در محیطی صورت گیرد که قطبی‌شدن در آن رشد یا فروکش می‌کند. اساس بر این است که قطبی‌شدن خودبخود ایجاد نمی‌شود، بلکه اثر و نتیجه اقدامات انجام‌گرفته در محیط‌هایی است که برای نوع خاصی از رفتارها، ترکیبی از عوامل مشوق و بازدارنده به کار می‌رود. بعضی از متغیرها انعطاف‌ناپذیرند و به‌ندرت و آهسته تغییر می‌کنند (مانند جغرافیا، جمعیت‌شناسی، فرهنگ سیاسی، سطح سواد) در حالی که سایر متغیرها به‌نسبت انعطاف‌پذیرتر هستند (مانند نهادها، قوانین و خط‌مشی‌ها). ایجاد تغییر و دگرگونی در هر دو نوع متغیر، باعث ایجاد تغییر در رفتار عوامل و نقش‌آفرینان اصلی می‌شود - برای مثال، آن‌ها را به همکاری و مدارای بیشتر یا کمتر سوق می‌دهد.

انجام برخی مشاهدات بیشتر ضروری است. اول آن‌که، علت انتخاب نمودار ون این است که این سه دسته راه‌حل گاهی با هم همپوشانی دارند. برای مثال، ممکن است گفت‌وگو با هدف تغییر چشم‌انداز روایتی که مانع اصلاحات ساختاری مورد نیاز است، صورت گیرد. این مقوله‌ها می‌توانند به‌طور متقابل یکدیگر را تقویت کنند.

دوم آن‌که، یک فرض چندعاملی، این سه مقوله را به هم مرتبط می‌کند، یعنی مداخلات موفق مستلزم ایجاد ائتلاف، تحلیل سیاسی، تدوین راهبرد و سایر اشکال سازماندهی هدفمند است. در حالی که هیچ‌یک از این سه به‌تنهایی راه‌حل محسوب نمی‌شوند، اما هر کدام می‌تواند یک عنصر روش‌شناختی مهم برای موفقیت در مقیاسی فراتر از این سه راه‌حل باشد.

سوم آن‌که، گستره راه‌حل‌های ارائه‌شده در بالا، نه جامع است و نه قابل تجویز (برای مثال، ممکن است بتوان از مذهب و ورزش به شیوه‌هایی هدفمند برای قطب‌زدایی استفاده کرد). در عوض، راهی برای توصیف تمرکز اصلی فعالیت سازمان‌ها و پروژه‌های شناسایی‌شده توسط پروژه ابتکار جهانی قطبی‌سازی است که صراحتاً و آگاهانه درباره قطبی‌شدن نقاط مختلف جهان کار می‌کنند.

نکته پایانی این‌که برخی از اقدامات مرتبط با قطبی‌شدن ممکن است به دلایل مختلف از عنوان و برجسب قطبی‌شدن استفاده نکنند. برای مثال، یک پویش اجتماعی گسترده برای مخالفت با یک رهبر اقتدارگرا که آشکارا به قطبی‌شدن قومی، سیاسی یا مذهبی جامعه دامن می‌زند، شاید نتواند عنوان مبارزه با

قطبی شدن را یدک بکشد. به این دلیل که معمولاً اصلی‌ترین هدف و برنامه در چنین مواردی، پایان دادن به قطبی شدن نیست، بلکه متوقف کردن فرد شرور است. در حالی که دستیابی به آن هدف می‌تواند برای قطبی‌زدایی مفید باشد، اما هدف اصلی نیست و بیشتر یک پیامد فرعی و ثانویه است

۳. پرسش‌هایی برای طراحی مداخله

تا این‌جا بر اهمیت ارزیابی وضعیت تأکید و گستره‌ای از راه‌حل‌های سه‌بخشی ارائه شده است. این بخش با جمع‌بندی دو بخش قبل، تأثیر عوامل اولیه را بر طراحی مداخله بررسی می‌کند

حداقل دو قانون سرانگشتی شایان ذکر است. اول این‌که، هرچه دوگانگی و قطبی شدن شدیدتر باشد، فضای کمتری برای اصلاحات ساختاری وجود دارد (برای مثال، ایجاد ائتلاف بین چند گروه دشوارتر است)، روایات جایگزین و حقایق بی‌طرف تأثیر کمتری می‌گذارند (برای مثال، چون افراطی‌سازی و ساده‌انگاری نگرش‌ها و باورها، باعث بی‌اعتنایی مردم به عقاید و نظرات متفاوت شده است) و تمرکز بر گفت‌وگوی درون‌گروهی ضرورت بیشتری پیدا می‌کند (مثلاً برای این‌که غیر از گروه خودشان، کسی پذیرای حرف آن‌ها نیست). دوم آن‌که، هرچه نظام سیاسی اقتدارگراتر باشد، نیاز به ائتلاف‌های بین‌گروهی (مثلاً حمایت از اصلاحات ساختاری دموکراتیک) بیشتر می‌شود، اما فضای سیاسی هم برای جلب اعتماد برون‌گروهی (مثلاً به‌دلیل سرکوب)، و یا گزارش‌دهی و روایت‌های مستقل وحدت‌آفرین (مثلاً به‌دلیل سانسور و کنترل رسانه توسط دولت) کمتر می‌شود.

بدیهی است که باید قبل از تدوین و ارائه هرگونه پاسخ راهبردی، عوامل اولیه مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرند. سؤالاتی اساسی در این‌باره که چه کسی و چرا به وضعیت قطبی گرفتار شده است، و همچنین فرصت‌های جلوگیری یا کاهش قطبی شدن (برای مثال، شوک‌های خارجی یا آغاز مذاکرات صلح یا تحول سیاسی) کدامند. اما به محض تشخیص مطمئن و هدایت‌شده محلی، استفاده از پنج متغیر ترکیبی می‌تواند در طراحی مداخله سودمند باشد

پنج متغیر مداخله:

۱. تمرکز درون‌گروهی / تمرکز برون‌گروهی
۲. رویکرد تعاملی / رویکرد مقابله‌ای
۳. اهداف کوتاه‌مدت / اهداف بلندمدت
۴. مقیاس خرد / متوسط / کلان
۵. مقیاس محلی / ملی / منطقه‌ای / جهانی

طراحی مداخله در مقوله تلاش برای برقراری ارتباط و گفت‌وگو می‌تواند این پنج متغیر را به شیوه‌های بی‌شماری در نظر بگیرد. برای مثال

- برای مداخله درون‌گروهی می‌توان با برقراری ارتباط با چهره‌های شناخته‌شده و تاثیرگذار داخلی برای افزایش‌زدایی نظرات درون‌گروهی از آن‌ها کمک گرفت، در حالی‌که مداخله برون‌گروهی می‌تواند شامل برقراری ارتباط محرمانه با افراد میانه‌رو و اعتدال‌گرای خارجی باشد؛
- رویکرد تعاملی می‌تواند شامل اقدامات یک‌جانبه برای اعتمادسازی باشد، در حالی‌که رویکرد مقابله‌ای ممکن است شامل انتقاد علنی از تخریب‌کنندگان مذاکرات در حال انجام باشد؛
- هدف کوتاه‌مدت می‌تواند توافق بر سر برنامه‌ریزی برای گفت‌وگوی رسمی باشد، در حالی‌که برای هدف بلندمدت می‌توان رسیدن به یک توافق نهایی قابل حصول را در نظر گرفت؛
- مداخله در مقیاس خرد ممکن است بر آتش‌بس محدود متمرکز شود، در حالی‌که مداخله در مقیاس متوسط یا کلان می‌تواند تا استفاده از گفت‌وگو و برای حل برخی از علل ریشه‌ای قطبی‌شدن‌گی پیش‌رود؛ و
- از منظر قلمرو جغرافیایی، پیگیری مجموعه متنوعی از گفت‌وگوهای محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی می‌تواند برای کاهش قطبی‌شدن پس از درگیری مسلحانه میان‌دولتی بین کشورهای که مرزهای مشترک و جمعیت‌های چندملیتی دارند، لازم باشد

در ارتباط با مداخله مبتنی بر واقعیت و روایت:

- تمرکز درون‌گروهی می‌تواند شامل اقداماتی برای تغییر روایت‌های تفرقه‌برانگیز یا ایجاد اختلال در اتاق‌های پژواک موجود در فضای مجازی باشد، در حالی‌که تمرکز برون‌گروهی می‌تواند به سمت شفاف‌سازی وقایع تاریخی مناقشه‌برانگیز معطوف شود؛
- رویکرد تعاملی می‌تواند شامل اقداماتی برای «آینده‌های جایگزین» شود، در حالی‌که رویکرد مقابله‌ای ممکن است شامل اقامه دعوی برای مبارزه با اطلاعات نادرست باشد؛
- هدف کوتاه‌مدت می‌تواند آموزش روزنامه‌نگاران و قضات برای تشخیص سوگیری‌های ناخودآگاه و ناآگاهانه باشد، در مقابل هدف بلندمدت می‌تواند تغییر **چشم‌انداز یک روایت مخرب باشد؛**
- مداخله در مقیاس خرد ممکن است به شکل نظرسنجی عمومی در مورد یک موضوع مناقشه‌برانگیز عمومی باشد، در مقابل مداخله در مقیاس متوسط یا کلان ممکن است شامل ایجاد کمیسیون حقیقت و آشتی برای **«کاهش دامنه دروغ‌های مجاز»**، یا ساخت مجموعه فیلم‌هایی برای ترویج هنجارهای صلح‌آمیز اجتماعی باشد؛ و

- از منظر قلمرو جغرافیایی ممکن است آمیزه‌های از اقدامات محلی، ملی، و فراملی برای اقدام در زمینه اصلاح روایت‌ها و هنجارهای عمیق و ریشه‌دار، مانند شکاف اسلام‌گرایی و سکولاریسم در جهان عرب، لازم باشد

در ارتباط با اصلاحات ساختاری:

- تمرکز درون‌گروهی می‌تواند شامل برقراری دموکراسی در داخل یک حزب سیاسی شود، در حالی که تمرکز برون‌گروهی می‌تواند با تغییر قوانین انگیزه‌های میان حزبی ایجاد کند
- رویکرد مقابله‌ای می‌تواند برای تغییر حقوق مالکیت که محرک قطبی‌شدن است، حکمیت یا داوری کند، در حالی که رویکرد تعاملی می‌تواند شامل تشکیل مجمع شهروندان برای رسیدگی به یک سیاست به بن‌بست رسیده شود
- هدف کوتاه‌مدت ممکن است حمایت‌های مالی موقت از گروه‌های اقلیت فرودست و کم‌درآمد اجتماع را دربرگیرد، در حالی که هدف بلندمدت می‌تواند بر سیاست‌هایی تمرکز کند که نابرابری‌های افقی ریشه‌دار را جبران می‌کنند یا فرهنگ سیاسی «همه‌چیز مال برنده است» را تغییر می‌دهند؛
- مداخله در مقیاس خرد ممکن است بر تغییر سیاست‌های تبعیض‌آمیز استخدامی در یک مؤسسه تمرکز کند، اما مداخله در مقیاس متوسط یا کلان ممکن است تا بخش‌های وسیعی از خدمات عمومی و بخش خصوصی گسترش یابد؛ و
- اصلاحات محلی را می‌توان با استفاده از معیارهای مشارکت‌محور دموکراسی در سطح شهر برای تشویق مشارکت مدنی بین‌گروهی تحقق بخشید، در حالی که برای اجرای اصلاحات ملی، منطقه‌ای یا جهانی، باید به تمامی مسائل از قوانین شبکه‌های اجتماعی و هوش مصنوعی گرفته تا مشکل فساد یا معافیت از مجازات به‌عنوان منابع شکایت و نارضایتی رسیدگی کرد

بدیهی است که این مثال‌ها، فقط به ظاهر مسئله‌ای می‌پردازند که می‌تواند در جعبه‌ابزار جامع جهانی آینده از راهبردهای آزموده و سازگار گنجانده شود. با این حال، برای تحقق این امر، باید چاره‌ای برای فقدان توافق مبنایی درباره ویژگی‌های تعیین‌کننده قطبی‌شدن اندیشید و در نهایت این مشکل را برطرف کرد.

دهه‌ها پیش، همین محدودیت در حوزه حل تعارض وجود داشت. ابزارهای تشخیص محدود، مکانیسم‌های هشدار زودهنگام ابتدایی، راهبردهای پاسخ موقتی و مختص یک شرایط خاص، و معیارهای سنجش موفقیت، نامشخص بودند. در عوض امروزه دانشگاهیان و کارشناسان درمورد مبنایی حل تعارض به توافق گسترده رسیده‌اند، حتی با این که همچنان بحث بر سر تدوین و تکامل مؤلفه‌های دقیق آن آزاد است

ادامه ابهامات درباره پرسش‌های اولیه مربوط به قطبی‌شدن، نوعی هرچ‌ومرج و آشفتگی در چارچوب عملی و مفهومی آن ایجاد می‌کند و تکرار مکررات در یک چرخه

باطل باعث می‌شود به جای حرکت در جهت افزایش همکاری و دانش جهانی، از این مسیر دورتر شد. بازنندگان این چرخه باطل، کسانی نیستند جز جوامع و نظام‌های سیاسی که قطبی‌شدن در آن‌ها نفوذ می‌کند و نتیجه چیزی نخواهد بود جز آمیزه‌ای از رادیکال‌سازی، تعارض، دیگری‌سازی و تفرقه.

بخش سوم: تصور ایجاد حوزه قطبی‌شدن

بخش سوم مقاله به بررسی اجمالی این موضوع می‌پردازد که ظهور «حوزه» فعالیت درباره قطبی‌شدن - فارغ از تبعات خوب و بد - چه معنایی دارد و چگونه است.

اول، شاهد آن هستیم که دانشگاه‌های بزرگ سراسر جهان، در دهه‌ها حوزه تحصیلی - از مردم‌شناسی گرفته تا روزنامه‌نگاری، حل تعارض، علوم محیط زیست، موسیقی و برنامه‌ریزی شهری - مدرک تحصیلی ارائه می‌کنند. قطبی‌شدن (هنوز) وارد فهرست رشته‌های دانشگاهی نشده است

دوم، حوزه‌ها فراتر از رشته‌های تحصیلی هستند. این حوزه‌ها در حقیقت «کسب‌وکار» نقش‌آفرینانی را تشکیل می‌دهند که بر سر جلب توجه، منابع و سایر موارد، با یکدیگر رقابت یا همکاری می‌کنند.

سوم، در حوزه‌های توسعه‌یافته که **بخش سوم {موسسات غیرانتقاعی یا داوطلبانه}** گسترده‌ای هم این حوزه‌ها پدید آمده است، زمان بیشتر صرف عملیات و کاربرد کنترل‌شده راه‌حل‌ها می‌شود، و در مقایسه زمان کمتری صرف بحث بر سر مسائل بنیادی و پایه‌ای می‌شود. با گذشت زمان، راه‌حل‌هایی که ثابت شده در سراسر حوزه‌های قضایی بهتر عمل می‌کنند، اغلب به بخشی از فوت‌وفن پذیرفته‌شده و انتقال‌پذیر این حوزه تبدیل می‌شوند.

با این حال، بازتاب‌های بروکراتیک در حوزه‌های توسعه‌یافته و پرتلفدار ممکن است به غلبه راه‌حل‌های تکراری و فرمالیته منجر شود، رشد نقش‌آفرینان محدود به سرزمین و قلمروی خودشان می‌شود، طرح‌ها و دستور کارها بیشتر بر مبنای کمک‌های مالی تنظیم می‌شوند، تحقیق‌های روشنفکری در نطفه خفه می‌شود، آموزه‌ها تکراری و کهنه می‌شوند، و سیلو‌هایی شکل می‌گیرد که یادگیری چندبخشی، هماهنگی و ادغام با سایر حوزه‌ها را محدود می‌کند.

نه قطبی‌شدن و نه قطبی‌زدایی، هیچ‌یک حوزه‌ای جهانی محسوب نمی‌شوند، بنابراین این بازتاب‌ها هنوز به گستره جهانی نرسیده است. اما این مزیت به قیمت

دقت، نظم و ساختار در مفاهیم، بحث‌ها و مناظره‌ها، راهبردها و تشکیل ائتلاف‌هایی به دست آمده است که توأم با تکوین و توسعه این حوزه است. به این ترتیب، مزایا و معایب باید سنجیده شوند، به‌ویژه توسط نقش‌آفرینان قدرتمندی که به سرمایه‌گذاری در **ساخت و تکوین حوزه‌های جهانی** علاقه دارند.

موضوع دیگری که در ارتباط با قطبی‌شدن حائز اهمیت است، سلطه خاص ایالات متحده بر مفهوم‌سازی است. نمی‌توان انکار کرد که بیشترین میزان کار آکادمیک و فعالیت سازمانی درباره موضوع قطبی‌شدن در ایالات متحده تولید می‌شود. از مزایای این امر می‌توان به رشد ادبیات پژوهش توسط برخی اتاق‌های فکر و محققان برتر جهان اشاره کرد. اما این خطر را به همراه دارد که نظرات شخصی در زمان و مکان خاص، به‌عنوان مفهوم جهانی قطبی‌شدن در نظر گرفته شود. بنابراین، **مطالعات تطبیقی جهانی‌تر** - و شبکه‌ها، ائتلاف‌ها و گردهمایی‌ها با ساختار جهانی‌تر - ضروری خواهد بود.

در همین حین، اگر فعال‌ترین دانش‌گاہیان و کارشناسان در سراسر جهان به توافق مبنایی بیشتری درباره پدیده (تعیین‌نشده) قطبی‌شدن دست یابند، دستاورد بزرگی محسوب می‌شود، همان‌طور که این مقاله نیز از این موضوع پشتیبانی می‌کند. تکوین مفهومی حوزه قطبی‌شدن، فارغ از چشم‌انداز آتی ایجاد این حوزه، مزایای نظری و عملی قابل‌توجهی خواهد داشت.

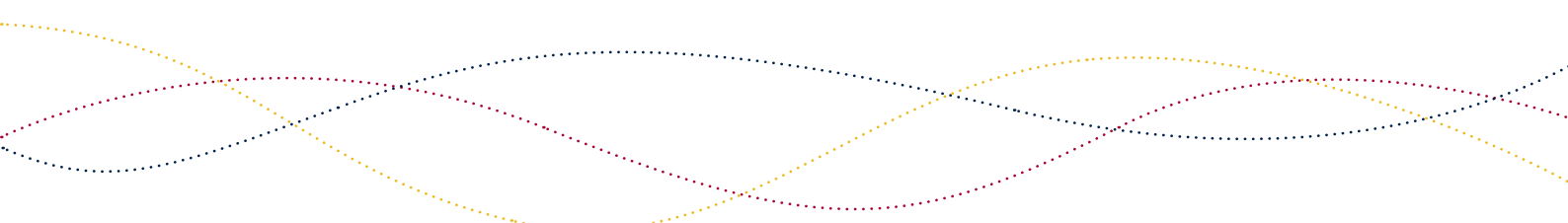
جمع‌بندی

این مقاله، مجموعه‌ای از ابهامات جدی در درک جهانی ما از قطبی‌شدن را شناسایی کرده است. در پاسخ، تعریفی از قطبی‌شدن ارائه کرده است که هدف آن افزایش امکان مبنای مشترک بین دانشگاهیان و کارشناسان از طریق بحث‌های آتی است. نشانه پیشرفت، کاهش تدریجی صفت‌های توصیفی رایج برای قطبی‌شدن است که به‌جای وضوح، سردرگمی ایجاد کرده‌اند. در نهایت، باید بتوان از قطبی‌شدن با همان شفافیت و صراحتی صحبت کرد که از فرقه‌گرایی سخن به میان می‌آید.

این مقاله با تکیه بر یک بررسی جهانی، و بر اساس پروژه خود IFIT، گستره‌ای از راه‌حل‌های شاخص برای مسئله قطبی‌شدن را معرفی کرده است که همخوانی گسترده‌ای با تعریف پیشنهادی دارد. این طیف نشان می‌دهد که پاسخ به قطبی‌سازی دامنه گسترده‌ای را در برمی‌گیرد و معیارهایی را برای طراحی مداخله موقعیت‌محور ارائه می‌دهد.

با این حال، این راه‌حل‌ها فقط برای کسانی جالب خواهد بود که قطبی‌شدن را یک مشکل جدی می‌دانند. چیزی که هیچ جامعه یا نظام سیاسی نباید خواهان آن باشد. اما جبهه دیگر وادی بدبینان است - افرادی که به عنوان مثال، قطبی‌شدن را ابزاری برای تقلیل یا پرت کردن حواس عموم از دغدغه‌های مهم‌تر اجتماعی یا از افراد تبه‌کار می‌دانند؛ آن را اهرم لفاظی و دستاویز اکثریتی برای تحمیل سازش‌های سیاسی غیرقابل قبول یا تحمیل تمهیدات موجود بر گروه‌های ضعیف‌تر می‌دانند؛ به‌عنوان اصطلاحی برای منصرف کردن فعالان از راهکارهای مقابله‌ای یا تفرقه‌افکنی بیشتر؛ یا به‌عنوان موضوعی که درباره خطرات واقعی آن اغراق شده است.

آن تردید و بدبینی قابل‌درک است. با این حال چون ممکن است ریشه این بدبینی در درک بسیار متفاوت از ماهیت واقعی قطبی‌شدن باشد، این مقاله از شما می‌خواهد برای شفاف‌سازی بسیار دقیق اصول اولیه، یک قدم به عقب بازگردید. پس از انجام این کار، شاید دریابیم که از فعالیت جهانی IFIT در سطح کشورهای بسیار گوناگون اقتدارگرا، دولت‌های شکننده و تحت تأثیر مناقشات، بدیهی و آشکار است که قطبی‌شدن به‌هرشکلی، پدیده‌ای است که بهتر است از آن اجتناب کرد. «چرا زودتر اقدام نکردیم؟» جمله‌ای است که باید در آینده از تکرار آن بپرهیزیم.



تقدیر و تشکر

نویسنده مایل است از بسیاری از همکاران، شرکا و کارشناسانی که سال گذشته در گردهمایی‌ها، نشست‌ها و کارگاه‌های مختلف تحت حمایت ابتکار جهانی در قطبی‌شدن که توسط IFIT و بنیاد Ford برگزار شد، تشکر کند که بینش‌های ارزشمندی را ارائه کردند. این بینش‌ها الهام‌بخش نظرات و استدلال‌های کلیدی این مقاله بود. نویسندگان همچنین از Hilary Pennington, Annamie Paul, Barney Afako, Dana Habib, Alejandra González, Jasmina Brankovic و Melanie Greenberg برای بازخورد سازنده‌شان در مورد نسخه‌های قبلی این مقاله تشکر ویژه دارد.

درباره [مؤسسه دعم الانتقال المتكامل \(IFIT\)](#): که در سال ۲۰۱۲ تأسیس شد، یک سازمان مستقل، بین‌المللی و غیردولتی است که برای کنش‌گران ملی که در مذاکرات و تحولات کشورهای آسیب‌پذیر و پرتعارض نقش دارند، تحلیل‌های بین‌رشته‌ای و پشتیبانی فنی ارائه می‌دهد. IFIT تاکنون از مذاکرات و تحولات در کشورهای افغانستان، کلمبیا، السالوادور، لیبی، مکزیک، نیجریه، سریلانکا، سودان، سوریه، گامبیا، تونس، اوکراین، ازبکستان، ونزوئلا و زیمبابوه حمایت کرده است.

